

از انقلاب [بر عهده‌ی سپاه گذاشته، صحبت کرد]. به طور کلی، خیلی جالب مطالب را به هم ربط داد و یک مقداری هم انتقاد از مرتضی رضایی و ستاد مرکزی که در جریان طرح‌ها و نقشه‌های جنوب نیست.

بعد که صحبت داوود تمام شد، [آیة‌الله] خامنه‌ای اشاره کرد به من و کیانی، که شما هم حرف‌های تان را بزنید و بعد من [خواستم] شروع کنم به حرف زدن، که مهدی کیانی شروع کرد. و از آخر شروع کرد که ما دیگر نمی‌توانیم با ارتش کار کنیم. به این نتیجه رسیده‌ایم. و بعد جریان حمله را گفت و علت شکست حمله و این که این حمله برای قهرمان‌سازی بوده و نه این که برای شکستن محاصره آبادان. و پرداخت به جریان حمله که به چه صورت بوده است. [او توضیح داد که] حمله بایستی با آتش تهیه، ساعت ۷ تا ۷:۱۰ شب قبل صورت می‌گرفت، و بعد از ساعت ۱۲:۳۰ به بعد، تا ساعت ۴، یک ضرب آتش روی دشمن باشد و... که دقیقاً در گزارش روزهای قبل، روشن نوشته‌ام.

بعد از صحبت‌های مهدی کیانی، جلسه به نماز ظهر برخورد کرد و بچه‌های پاسدار، از آقای خامنه‌ای خواستند که بیاید نماز را به [جماعت] بخواند. ما جلسه را با صحبت‌های برادر مرتضی رضایی ادامه دادیم. مرتضی [رضایی] مقداری کوتاهی ستاد مرکزی را قبول کرد، ولی علت این کوتاهی را ذکر نکرد و جریان ارتش و برخورد امام را دقیقاً مطرح کرد. و هم چنین بی‌خبری ستاد مرکزی از جبهه‌های جنگ، به علت نبودن مسئولین ستاد مرکزی، که قبول کرد و در این مورد، داوود [کریمی] گفت که بایستی جریانات و توجیه [ها] به این صورت نباشد که شما یک تغار ماست بیاورید و مسائل را ماست‌مالی کنید و بایستی دقیقاً جواب بدهید. که به هر حال، [مرتضی] رضایی پیشنهاد کرد که، همان‌طور که آن دفعه برادر جهان‌آرا رفت خدمت امام و کلیه‌ی مسائل را مطرح کرد، خوب است که دو الی سه نفر از برادران بیابند، بروند خدمت امام و تکالیف را با ارتش روشن کنند. که بعد جلسه تمام شد، ماند برای ساعت هفت بعدازظهر.

بعد، من و کیانی و مقدم، با هم رفتیم به طرف استانداری، پهلوی فروزنده. یک الی دو ساعتی آن‌جا بودیم. در مورد وضع و مقداری وسائل برای بسیج، بودجه گرفتیم. کیانی و مقدم آمدند [پادگان] گلف و من با حسین فرزانه رفتیم محل آموزش بچه‌ها [در] پرکان دیلم. وقتی رفتیم، بچه‌ها [در] کلاس آموزشی روی تشک بودند. همه جمع شده بودند.

صبح زود مهدی [کیانی] زنگ زد. به او گفتم اگر می‌تواند، با اهواز تماس بگیرد و به آن‌ها بگو [باید]، اگر می‌تواند جلسه را تا ساعت دوازده به تأخیر بیندازند که ان‌شاء‌الله برسیم. هرچه کوشش کرد، نتوانست و به علت این که به ما خبر داده بودند که مرتضی رضایی فرمانده سپاه در جلسه شرکت می‌کند، مهدی و من می‌گفتیم که حتماً بایستی برویم و حرف‌های مان را بزنیم. از یک طرف هم، مهدی به خاطر این که هیچ کدام از بچه‌های شورا نبودند، به علت زخمی شدن سه نفر از آن‌ها و مرخصی دو نفر دیگر، می‌گفت نمی‌توانم بیایم. که به او گفتم چون ۲۴ ساعته است، حتماً بایستی بیایی.

به هر صورت، ساعت ۸:۳۰ حرکت کردیم برای چوئبده. تا رسیدیم هلی‌کوپتر آمد. من و مهدی و احمد فروزنده بودیم. سوار هلی‌کوپتر شدیم. ولی دو نفر اضافی بود برای هلی‌کوپتر و خلبان می‌گفت که بایستی دو نفر پیاده شوند. حال خودتان در نظر بگیرید که با این همه عجله برای رسیدن [به] جلسه ساعت نه و این همه ناراحتی‌ها، خلبان رفت زد به کیانی [که تو پیاده شو]. در صورتی که تمام کسانی که می‌خواستند بروند ماهشهر، شخصی بودند و به علت این که وسایل خانه آورده بودند، هلی‌کوپتر سنگین شده بود و واقعاً برای مهدی و من قابل تحمل نبود که ما کار اداری داریم و بایستی پیاده شویم و آقای یونسی که کار شخصی دارند و وسایل شخصی دارند، بایستی بروند. من به خلبان گفتم آخر این که نمی‌شود! این هلی‌کوپتر را گذاشته‌اند برای کارهای نظامی و یک مشت داد و بیداد. به هر حال، کمک خلبان هلی‌کوپتر دیگر آمد و ما دو نفر با آن هلی‌کوپتر و احمد [فروزنده] با همان هلی‌کوپتر، حرکت کردیم. بعد از نیم ساعت رسیدیم ماهشهر و یک ماشین از بچه‌ها در ماهشهر گرفتیم و حرکت کردیم به طرف اهواز.

ساعت در حدود ۱۱:۳۰ [بود] که رسیدیم اهواز. وارد جلسه که شدیم، خیلی‌ها بودند. آقای خامنه‌ای، مرتضی رضایی، حاج‌محسن رفیق‌دوست، داوود کریمی، علی شمخانی، مقدم و ...

وقتی رسیدیم، داوود کریمی روی منبر بود و طبق معمول، سخن از خط سیاست و جریان بنی‌صدر و جریان ارتش و عقب‌نشینی هویزه و شهید شدن نود پاسدار و بعد، در مورد وضع مملکت و رسالت سپاه و نقش سپاه در این مملکت و وظیفه‌ای که قانون اساسی به عنوان پاسداری